

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این فرع است که کسی دینی را بر ذمه دیگری مالک است (یعنی از دیگری پولی می‌خواهد) و زمان ادای این دین هم فرا رسیده، اما مدیون نمی‌پردازد و این شخص برای ادای دینش باید به حاکم جائز مراجعه کند، آیا در چنین موردی باید به حاکم جائز رجوع کند تا این که این پولش را به دست بیاورد و حج برود یا این که این هم از مصادیق رکون به ظالم است و آیه شریفه می‌فرماید: «و لا تتركوا إلى الذين ظلموا»^[1]

برخی از مواردی که فقها به این آیه استدلال کردند ذکر شد. در ادامه مناسب است که بعضی از روایاتی که در باب معاونت و کمک کردن به جائز رسیده را بیان کنیم.

روایات حبّ بقاء حاکم جائز

از جمله روایاتی که در جلسه گذشته ذکر شد، این روایت بود که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَانَ فَيُحِبُّ بَقَاءَهُ إِلَى أَنْ يُدْخَلَ يَدُهُ إِلَى كَيْسِهِ فَيُعْطِيَهُ»^[2]، آیا از این روایت استفاده می‌شود که در رکون باید حبّ به بقاء باشد هر چند یک مقدار کمی؛ یعنی شخص به همین اندازه که حبّ به این دارد که این سلطان باقی باشد و دستش را در جیبش کند تا یک پولی را به او بدهد به همین اندازه رکون به ظالم کرده و رکون یعنی میل قلبی یسیر (اگر کسی یک میل قلبی هر چند کم در دلش باشد ولو یک لحظه و این می‌شود رکون)؟ آیا رکون را باید این‌گونه معنا کنیم؟ ظاهر این روایت چنین چیزی است.

روایت دوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ أَعْمَالِهِمْ فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا وَ لَا مَدَّةَ قَلَمٍ إِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يُصِيبُ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئًا إِلَّا أَصَابُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ أَوْ قَالَ حَتَّى يُصِيبُوا مِنْ دِينِهِ مِثْلَهُ.^[3]

دومین روایت در کتاب کافی ذیل بابی به نام «بابُ عملِ السلطان و جوايزهم» در کتاب المعیشه آمده است. روایت صحیح هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ از ابوبصیر است که می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره عمل کردن برای سلطان پرسیدم. حضرت فرمود: ای ابامحمد (ابامحمد کنیه ابوبصیر است) جایز نیست. «و لا مَدَّةَ قَلَمٍ»؛ «مَدَّة» اسم مرّه است یعنی یک بار برایش قلم زدن و یک بار قلم را داخل دوات کند و به دست سلطان بدهد.

از دنیای اینها چیزی را به دست مگر آن که به همان اندازه که از دنیای اینها چیزی را می‌گیرید آنها هم به همان اندازه از دین

شما می‌گیرند؛ یعنی یک ملازمه واقعی وجود دارد. کمترین عمل برای سلطان آن است که یک قلمی را انسان به جوهر می‌زند و به سلطان می‌دهند، به همین اندازه آنها از دین شما می‌گیرند.

البته بحثی که در این روایت واقع شده که برخی مثل صاحب حدائق (قدس سره) می‌گویند: مراد از این سلطان که در روایات هست سلاطین اموی و عباسی است که اینها نقطه مقابل ائمه معصومین (علیهم السلام) بودند [4]. حال باید دید که آیا این روایات شامل سلطان کفری که در جای دیگر است و اصلاً در دایره اسلام نیست می‌شود یا خیر؟ به نظر می‌رسد که این روایت عمومیت دارد.

روایت سوم

[عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَشِيرٍ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَقَالَ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُ رُبَّمَا أَصَابَ الرَّجُلَ مِنَ الضَّيْقِ أَوْ الشَّدَّةِ فَيَدْعَى إِلَى الْبِنَاءِ يَبْنِيهِ أَوْ النَّهْرِ يَكْرِهِيهِ أَوْ الْمُسْنَاةِ يُصْلِحُهَا فَمَا تَقُولُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا أُجِبُ أَنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَ إِنِّي لِي مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا لَا وَلَا مَدَّةً بِقَلَمٍ إِنَّ أَعْوَانَ الظُّلْمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ.]^[5]

ابن ابی یعفور می‌گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودیم که مردی از اصحاب ما نزد حضرت آمده و از ایشان پرسید: گاهی اوقات یکی از ما گرفتار است، زندگی‌اش در ضیق و شدت است و از طرف حکومت دعوتش می‌کنند که ساختمان را درست کن یا دعوتش می‌کنند که بیا یک قسمت جدیدی در این رودخانه حفاری کن یا یک سد را در رودخانه درست کن («مُسْنَاة» به معنای سد است). اگر حاکم جائر دعوتش کرد برای این کارها چکار کند؟

حضرت فرمود: من چنین چیزی را نمی‌پسندم که به اندازه‌ی گری برای اینها ببندم («وکاء» آن نخی است که مشک آب را با آن می‌بندند)، حتی اگر آن اجری هم که سلطان می‌دهد، «ما بین لابتیها» باشد، «اللاية: الحرّة و هي الارض ذات الحجارة السود التي قد البستها لكثرتها»^[6]؛ لایه یعنی یک سنگ‌های سیاهی که به خاطر زیادی آنها زمین را می‌پوشاند؛ یعنی حتی اگر پاداشی که حاکم جور می‌دهد، جای بسیار بزرگی باشد بین این نقطه و آن نقطه که تماماً پر از سنگ است و آنجا را به من بدهند تا یک گره برای اینها ببندم، این کار را انجام نمی‌دهم.

در ذیل حدیث حضرت می‌فرماید: اعوان و یاران ظلمه در روز قیامت در سرادق («السرادق کلُّ ما أحاط بشيء من حابط او مضرب أو خباء»^[7]؛ هر چیزی که احاطه به یک شیء می‌کند، مثلاً دیوار می‌شود سرادق یا خیمه می‌شود سرادق) از آتش هستند تا این که خداوند بین بندگان به حسابرسی برسد؛ یعنی قبل از این که حساب مردم را برسند اینها را در یک خیمه‌هایی از نار قرار می‌دهند تا حسابرسی مردم تمام شود و بعد نوبت به حساب اینها می‌شود.

ذیل روایت دلالت دارد بر این که مطلق عون به ظالم حرام است حتی به اندازه قلم زدن در یک دوات. باید توجه داشت که بحثی نیست در این که کمک کردن به حاکم جائر در آن جوری که می‌کند مسلماً حرام است، این روایات می‌گوید حتی مواردی هم که حلال است مثل ساختن و ترمیم سدّ که به نفع مردم است، حضرت می‌فرماید اشکال دارد.

روایت چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْكَشِّيُّ فِي كِتَابِ الرَّجَالِ عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الرَّازِيِّ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) قَالَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ حَسَنٌ جَمِيلٌ مَا خَلَا شَيْئاً وَاحِداً قُلْتُ أَيُّ شَيْءٍ قَالَ

إِكْرَاؤُكَ جِمَالِكَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي هَارُونَ إِلَى أَنْ قَالَ يَا صَفْوَانُ أَ يَقَعُ كِرَاؤُكَ عَلَيْهِمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَ تُحِبُّ بَقَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ كِرَاؤُكَ؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ قَالَ صَفْوَانُ فَذَهَبْتُ فَبِعْتُ جِمَالِي عَنْ آخِرِهَا الْحَدِيثِ.^[8]

این روایت معروف است و نیازی به خواندن آن نیست و دلالت دارد بر این که مطلق یاری ظالم حرام است.

روایت پنجم

[عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ [ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَلَى بَابِ دَارِهِ بِالْمَدِينَةِ فَنَظَرْتُ إِلَى النَّاسِ يَمْرُونَ أَفْوَاجًا فَقَالَ لِبَعْضِ مَنْ عِنْدَهُ حَدَّثَ بِالْمَدِينَةِ أَمْرٌ فَقَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ لِي الْمَدِينَةُ وَالْ فَعَدَا النَّاسُ يَهْتِنُونَهُ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْدَى عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ تَهْنَأُ بِهِ وَ إِنَّهُ لِبَابٌ مِنَ أَبْوَابِ النَّارِ].^[9]

محمد بن مسلم می‌گوید: نزد امام باقر (علیه السلام) دم درب منزل حضرت در مدینه بودم (قدیم خانه‌ها یک سکوی داشت که گاهی اوقات صاحب خانه می‌آمد و اگر کسی کاری داشت همان بیرون در همان سکو با آن صحبت می‌کردند)، امام باقر (علیه السلام) دید مردم گروه گروه می‌روند. حضرت به بعضی از افرادی که در خدمتش بودند فرمودند: آیا در شهر اتفاقی افتاده که مردم گروه گروه می‌روند؟ عرض شد: مدینه یک والی جدیدی پیدا کرده و مردم هم می‌روند که به او تهنیت بگویند! حضرت فرمود: اگر کسی امروز به یک حاکمی تهنیت گفته باشد، این بابی از ابواب نار برای او می‌شود؛ یعنی خود همین رفتن و تهنیت گفتن به حاکم جائز بابی از ابواب نار می‌شود.

روایت ششم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِزَّافٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا عِزَّافُ نُبِيتُ أَنَّكَ تُعَامِلُ أَبَا أَيُّوبَ وَ الرَّبِيعَ فَمَا حَالُكَ إِذَا نُودِيَ بِكَ فِي أَعْوَانِ الظُّلْمَةِ قَالَ فَوَجَمَ أَبِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَمَّا رَأَى مَا أَصَابَهُ أَيُّ عِزَّافُ إِنَّمَا خَوْفُكَ بِمَا خَوْفُنِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ قَالَ مُحَمَّدٌ فَقَدِمَ أَبِي فَلَمْ يَزَلْ مَعْمُومًا مَكْرُوبًا حَتَّى مَاتَ.^[10]

محمد بن عذافر از پدرش عذافر نقل می‌کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای عذافر! به من خبر دادند که تو برای ابو ایوب و ربیع کار می‌کنی (که اینها از افرادی مرتبط با حاکم آن زمان بودند)، حال تو چگونه است هنگامی که قیامت برپا می‌شود و تو را به عنوان اعوان ظلمه می‌خوانند؟ محمد بن عذافر (پسرش) می‌گوید: «(وجم» یعنی «سکت علی غیظ» یا «اسکته اللهم») غصه و حزن تمام او را فرا گرفت و سکوت کرد.

هنگامی که حضرت دید چنین حالی پیدا کرده فرمود: ای عذافر! من که تو را ترساندم خدا ما را به همین مسئله ترسانده است. محمد بن عذافر می‌گوید: پدرم تا پایان عمر به خاطر این قضیه آن‌قدر در غم و غصه ماند تا مُرد. این روایت نیز دلالت خوبی دارد بر این که مطلق یاری ظلمه حرام است.

روایت هفتم

وَرَأَى بَنُ أَبِي فِرَاسٍ فِي كِتَابِهِ قَالَ: قَالَ (عليه السلام) مَنْ مَشَى إِلَى ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ^[11]؛ کسی که قدم برمی‌دارد تا ظالم را یاری کند از اسلام خارج شده است.

بحث در این است شخصی که می‌خواهد استیفای دین کند و راهش توسل به حاکم جور است، آیا اینجا صدق اعانه به ظالم می‌کند؟ مسلم صدق اعانه به ظالم نمی‌کند؛ یعنی این روایاتی که مسئله اعانه ظالم را حرام است شامل ما نحن فیه نمی‌شود؛ زیرا این شخص نمی‌خواهد به حاکم ظالم کمک کند، اما یک عنوان دومی غیر از اعانه در روایات و آیات وجود دارد و آن رکون به ظالم است.

رکون اعم از اعانه است و در لغت همان سکون است و سکون یعنی میل، این که انسان در نفسش نسبت به یک حاکم جور میل قلبی داشته باشد هر چند حاکم یک دقیقه باقی بماند تا کار او را انجام دهد که این می‌شود رکون، آیا در اینجا سراغ حاکم رفتن مسئله سکون و رکون به ظالم صدق می‌کند یا نه؟ ظاهراً صدقش تمام است؛ یعنی این از مصادیق رکون به ظالم است.

دیدگاه محقق اردبیلی (قدس سره) پیرامون آیه «لَا تَرْكُنُوا»

مرحوم اردبیلی در زیادة البیان وقتی می‌خواهد این آیه شریفه را معنا کند می‌گوید: «لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» أَيْ لَا تَمِيلُوا إِلَى مَنْ وَجَدَ مِنْهُ الظُّلْمَ وَقِتًا مَّا ادْنَى مِيلًا^[12]؛ کمترین میل به کسی که یک وقتی ظلمی کرده است. در آیه شریفه «ظلموا» به عنوان فعلیه آمده؛ یعنی نمی‌گوید: «لَا تَرْكُنُوا إِلَى الظَّالِمِينَ» و «ظلموا» یعنی هر چند الآن ظالم نیست، ولی در یک زمانی هم ظلم کرده است.

ایشان می‌گوید: «لَا تَمِيلُوا إِلَى مَنْ وَجَدَ مِنْهُ الظُّلْمَ وَقِتًا مَّا ادْنَى مِيلًا فَإِنَّ الرُّكُونَ هُوَ الْمِيلُ الْقَلِيلُ كَالْتَزَيِّ بِزَيْهِمْ وَتَعْظِيمُ ذِكْرِهِمْ وَاسْتِدَامَتُهُ فَإِنْ فَعَلْتُمْ فَمَتَّسِكُمُ النَّارُ بِرُكُونِكُمْ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا كَانَ الْمِيلُ الْبَسِيرَ إِلَى مَنْ صَدَرَ مِنْهُ وَقِتًا مَّا، مَا يَسْمَى ظُلْمًا مُوجِبًا لِمَسِّ النَّارِ فَمَا ظَنُّكُمْ بِالْمِيلِ الْكَثِيرِ إِلَيْهِمْ وَبِالظَّالِمِ نَفْسَهُ وَبِالظُّلْمِ»، تا می‌رسد به این کلام که می‌گوید: «قَالَ الْقَاضِي وَ لَعَلَّ الْآيَةَ... لِلتَّحْبِثِ عَلَى الْإِسْتِقَامَةِ الَّتِي هِيَ الْعَدْلُ، فَإِنَّ الزَّوَالَ عَنْهَا بِالْمِيلِ إِلَى أَحَدِ طَرَفِي افْرَاطَ وَ تَفْرِيطَ فَإِنَّهُ ظَلَمٌ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ غَيْرِهِ، بَلْ ظَلَمَ فِي نَفْسِهِ».

مرحوم اردبیلی از شخصی به نام قاضی نقل می‌کند که این آیه: «و لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» در مقام تثبیت در استقامت است، استقامت چیست؟ عدالت است؛ یعنی آیه می‌خواهد بگوید اگر شما سر سوزنی رکون به ظالم پیدا کردید از عدالت خارج می‌شوید، «هَذَا الْكَلَامُ مُشْعَرٌ بِأَنَّهُ فَسَّرَ الظُّلْمَ بِمُطْلَقِ الذَّنْبِ»؛ این کلام قاضی اشعار به این دارد که ظلم مطلق ذنب است؛ چه کبیر و چه صغیر، «كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: "وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ"».

از این عبارت محقق اردبیلی (قدس سره) استفاده می‌شود که این آیه اصلاً کاری به ظالمین و اعوان ظلمه و سلطان ندارد، بلکه ظاهر آیه می‌گوید: اگر کسی به شخصی که ظلم کرده تمایل پیدا کند هر چند سلطان هم نباشد، از عدالت خارج می‌شود، «و لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَتَّسِكُمُ النَّارُ» به این معناست که زمینه برای استحقاق نار فراهم می‌شود، انسان هم وقتی از عدالت خارج شود این زمینه برای استحقاق نار در او به وجود می‌آید. البته بعد می‌گوید: «و لَكِنْ يُمْكِنُ تَقْيِيدُهُ بِالْكَبِيرَةِ»؛ ممکن است این ظلم فقط خصوص گناه کبیره باشد و بعد یک «فَتَأْمَلُ» هم دارد.^[13]

زمخشری در کشاف می‌گوید: «الْنَهْيُ مُتَنَاوِلٌ لِلْإِنْحِطَاطِ فِي هَوَاهُمْ وَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْهِمْ وَ مَصَاحِبَتِهِمْ وَ مَجَالَسَتِهِمْ وَ زِيَارَتِهِمْ وَ مَدَاهِنَتِهِمْ وَ الرِّضَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ التَّشَبُّهُ بِهِمْ وَ التَّزَيُّ بِزَيْهِمْ وَ مَدَّ الْعَيْنِ إِلَى زَهْرَتِهِمْ وَ ذِكْرِهِمْ بِمَا فِيهِ تَعْظِيمٌ لَهُمْ»؛ این نهی مربوط به جایی است که کسی در خواسته‌های ظالمین فرو برود، منقطع به اینها بشود، مصاحبت و مجالست با آنها کند، آنها را زیارت کند، مدافعه کند و تملق بگوید، نسبت به اعمالشان راضی باشد، تشبه به اینها پیدا کند و زیّ خودشان را زیّ سلطان قرار بدهد و

چشمش به این شکوه و عظمت سلطان باشد.^[14]

دیدگاه فاضل کاظمی (قدس سره)

مرحوم فاضل کاظمی نیز رکون را به معنای میل یسیر معنا کرده و می‌گوید: «الرکون هو الميل اليسير»، سپس می‌نویسد: «إلى الذين ظلموا» الذين وجد منهم الظلم و المراد لا تميلوا إليهم ادنى ميل^[15]، البته باید توجه داشت که مرحوم فاضل کاظمی بعد از مقدس اردبیلی است، مقدس اردبیلی متوفای 993 است و فاضل کاظمی متوفای 1065 است و بعید هم نیست این عبارت را از زبده گرفته باشد.

سپس می‌فرماید: «كما هو ظاهر معنى الركون و النهي يتناول الانحطاط في هواهم»؛ یعنی فرو رفتن در مشتهیات ظالمین، «و قد نقل عن بعض الاكابر أنه لما قرء الآية غشي عليه»؛ نقل شده که بعضی از اکابر وقتی به این آیه رسیدند و آن را خواندند غش کردند، «فلما أفاق قيل له»؛ وقتی به هوش آمد گفتند برای چه شما غش کردید؟ «فقال هذا فيمن ركن إلى من ظلم فكيف بالظالم»؛ او نیز گفته که آیه نمی‌گوید: «لا تركنوا إلى الظالمين»، بلکه می‌گوید: «لا تركنوا إلى الذين ظلموا» یعنی «من ظلم»؛ اگر یک کسی در یک وقتی ظلم کرده باشد.^[16]

جمع‌بندی بحث

در اینجا باید روی این مطلب تمرکز داشت که معنای رکون چیست؟ اصلاً آیه کاری به ظلمه و ظالمین ندارد، آیه مسئله تثبّت در عدالت را مطرح می‌کند که اگر کسی سر سوزنی افراطی یا تفریطی شد، از عدالت خارج است و این با آن روایتی که امام صادق (علیه السلام) برای رفتن به سوی سلطان («فیحبّ بقاءه») به این آیه تمسک کرد سازگاری ندارد. به بیان دیگر ابتدا باید این را مطرح کنیم که آیا این آیه در مورد مسئله تثبّت در عدالت است؟ آیا می‌توان گفت رکون به ظالم به معنای «من وجد منه الظلم» است یا این که شامل کسانی هم می‌شود که گاهی اوقات هم ظلم کردند؟ به نظر می‌رسد در اینجا نمی‌توانیم فرق بین «الذين ظلموا» و ظالم قرار دهیم که روی این مطلب تأمل کنید.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين.

[1] □ سوره هود، آیه 113.

[2] □ الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج 5، ص: 108-109، ح 12؛ وسائل الشیعة؛ ج 17، ص: 185، ح 22308-1.

[3] □ الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج 5، ص: 106، ح 5؛ وسائل الشیعة؛ ج 17، ص: 179، ح 22293-5.

[4] □ «ثم ان الظاهر ان المراد من هذا التشديد و التأكيد في هذه الاخبار الواردة في هذا المقام، مما تقدم و يأتي، انما هو سلاطين الجور المدعين للإمامة، من الأموية و العباسية و من هذا حذوهم، كما هو ظاهر من سياقها، و مصرح به في بعضها لا مطلق الظالم و الفاسق و ان كان الظلم و الفسق محرما مطلقا. و على هذا فلو أحب أحد بقاء حاكم جور من المؤمنين و الشيعة، لحبه المؤمنين و حفظه بيضة الدين من الأعداء و المخالفين، فالظاهر انه غير داخل في الآية، و لا الاخبار المذكورة.» الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ ج 18، ص: 122.

[5] □ الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج 5، ص: 107، ح 7؛ وسائل الشیعة؛ ج 17، ص: 179، ح 22294-6.

[6] □ النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج 4، ص: 274.

[7] □ النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج2، ص: 359.

[8] □ رجال الكشي 2- 740 - 828؛ وسائل الشيعة؛ ج16، ص: 259، ح21508- 7.

[9] □ الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج5، ص: 107، ح6؛ وسائل الشيعة، ج17، ص: 188، ح 22315- 2.

[10] □ الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج5، ص: 105، ح1؛ وسائل الشيعة؛ ج17، ص: 178، ح22291- 3.

[11] □ تنبيه الخواطر 1- 54؛ وسائل الشيعة؛ ج17، ص: 182، ح 22303- 15.

[12] □ «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» أي لا تميلوا إلى من وجد منه الظلم وقتاً ما أدنى ميل، فإنّ الركون هو الميل القليل كالتركيّ بزيّهم، وتعظيم ذكّهم واستدامته، فإن فعلتم «فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» بركونكم إليهم، فإذا كان الميل اليسير إلى من صدر منه وقتاً ما ما يسمّى ظلماً موجبا لمسّ النار، فما ظنكم بالميل الكثير إليهم، وبالظالم نفسه، وبالظلم.» زبدة البيان في أحكام القرآن؛ ص: 397.

[13] □ «قال القاضي: ولعلّ الآية أبلغ ما يتصور في النهي عن الظلم و التهديد عليه و خطاب الرسول، و من معه من المؤمنين بها، للثبّت على الاستقامة التي هي العدل فإنّ الزوال عنها بالميل إلى أحد طرفي إفراط و تفريط، فإنّه ظلم على نفسه أو غيره بل ظلم في نفسه، و هذا الكلام مشعر بأنّه فسّر الظلم بمطلق الذنب كما في قوله «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» و لكن يمكن تقييده بالكبيرة فتأمّل قال في الكشف: النهي متناول للانحطاط في هواهم، و الانقطاع إليهم، و مصاحبتهم و مجالستهم و زيارتهم و مدهنتهم، و الرضا بأعمالهم، و التشبّه بهم، و التزيّي بزيّهم و مدّ العين إلى زهرتهم و ذكّهم بما فيه تعظيم لهم، و تأمّل قوله «وَلَا تَرْكُنُوا» فإنّ الركون هو الميل اليسير و قوله «إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» أي الذين وجد منهم الظلم، و لم يقل إلى الظالمين.» زبدة البيان في أحكام القرآن؛ ص: 397- 398.

[14] □ «والنهي متناول للانحطاط في هواهم ، والانقطاع إليهم ، ومصاحبتهم ومجالستهم وزيارتهم ومدهنتهم ، والرضا بأعمالهم ، والتشبه بهم ، والتزيّي بزيّهم ، ومدّ العين إلى زهرتهم . وذكّهم بما فيه تعظيم لهم . وتأملّ قوله : { وَلَا تَرْكُنُوا } فإنّ الركون هو الميل اليسير .» الكشف، ج3، ص 129.

[15] □ «[«وَلَا تَرْكُنُوا» بفتح الكاف و ضمّها مع فتح التاء و الركون هو الميل اليسير «إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا» الذين وجد منهم الظلم، و المراد لا تميلوا إليهم أدنى ميل كما هو ظاهر معنى الركون و النّهي يتناول الانحطاط في هواهم، و الانقطاع إليهم و مصاحبتهم و مجالستهم و زيارتهم و مدهنتهم، و الرضي بأعمالهم و التشبّه بهم، و التزيّي بزيّهم و مدّ العين إلى زهرتهم و ذكّهم بما فيه تعظيم قولهم، و استدامة ذكّهم فأما مداخلتهم لدفع ضرر عنه أو عن أحد من المؤمنين فلا قصور فيه.» مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام؛ ج2، ص: 397- 398.

[16] □ «و قد نقل عن بعض الأكابر أنّه لما قرأ الآية غشي عليه فلما أفاق قيل له فقال هذا فيمن ركن إلى من ظلم فكيف بالظالم؟ و عنه صلى الله عليه و آله و سلم من دعا لظالم بالبقاء فقد أحبّ أن يعصى الله في أرضه و في الآية دلالة على النهي عن الظلم و التهديد عليه على أبلغ وجه بمسيس النار إذ كان يحصل بأدنى ميل إلى من ظلم فكيف بالظلم نفسه و الانهماك فيه.» مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام؛ ج2، ص: 398.